



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۳ اسفند ۱۳۹۱

مصادف با: ۲۰ ربیع الثانی ۱۴۳۴

جلسه: ۸۳

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مقام دوم - کیفیت وضع حروف - نظر مختار

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم در جایی که حروف حکایی یا ایجادی استعمال شوند گاهی معنای آن یک واحد شخصی است و گاهی معنای کثر دارد، در جایی که طرفین یک واحد شخصی باشد مثل «زید فی الدار»، ربط و نسبت، واحد است و در جایی که طرفین کثیر باشد مثل «سر من البصرة» یا «کل عالم فی الدار»، ربط و نسبت، کثیر است. در حروف ایجادی هم مطلب از همین قرار است، یعنی مثلاً گاهی منادا واحد است مثل «با زید» و گاهی منادا کثیر است مثل «یا ایها الناس»، ما مسئله چگونگی وضع حروف را در جایی که معنای حروف حکایی و حروف ایجادی، شخصی و واحد باشند بیان کردیم.

نوع سوم:

به همین قیاس در جایی که معنای حروف حکایی و ایجادی کثیر باشد چگونگی وضع حروف قابل تشریح است، در مثل «کل عالم فی الدار»، حرف «فی» برای حکایت از ربط و نسبت بین هر یک از افراد عالم و دار استعمال شده، اینجا حکایت از ربط یک شخص با دار نیست بلکه حکایت از ربطهای متعدد است، همچنین در «سر من البصرة»، حرف «فی» حکایت از ربط بین فاعل و یک نقطه خاص از بصره نمی‌کند چون هنوز سیری محقق نشده تا جزئی باشد و اصلاً امر نمی‌تواند متعلق به جزئی باشد، لذا در این دو مثالی که عرض شد، معنی کثیر است، کیفیت وضع حروف در اینجا به همان کیفیت است که در معنی واحد عرض کردیم، در این دو مثال و اشباه آن حرف «فی» برای حکایت از ربطها و نسبتهای متعدد و کثیر بین هر یک از این اشخاص با دار، استعمال شده است، اینجا در واقع لفظ واحد از کثیر حکایت می‌کند نه اینکه یک معنای کلی باشد که قابل صدق بر کثیرین باشد، این از قبیل کلی انسان که دارای مصادیق و افراد متعدد است نیست یعنی از قبیل تطبیق کلی بر افراد و مصادیق خودش نیست بلکه از قبیل استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد است، به عبارت دیگر در اینجا لفظ واحد و موضوع له کثیر است همانند مشترک لفظی با این تفاوت که در مشترک لفظی هر بار که لفظ برای معنایی وضع می‌شود برای معنای دیگر وضع دیگری داریم یعنی به تعداد معانی وضعهای متعددی هم وجود دارد اما در ما نحن فیه وضع متعدد نیست بلکه واضع به یک وضع مثلاً لفظ «فی» را برای ربطها و نسبتهای متعدد وضع می‌کند ولی این ربطها و نسبتهای متعدد مصادیق یک معنای کلی نیستند بلکه یک لفظ واحد است که حکایت از کثیر می‌کند و فرق است بین حکایت واحد از کثیر و انطباق کلی بر کثیر.

نوع چهارم:

در حروف ایجادیه هم مطلب همین گونه است، یعنی جایی که حروف ایجادیه در معنای کثیر استعمال می‌شوند مثل جایی که منادا شخص واحد نیست مانند «یا ایها الناس» بر خلاف جایی که منادا شخص واحد و جزئی باشد مثل «یا زید» که منادا جزئی است چون به وسیله استعمال حرف «یا» معنای نداء ایجاد می‌شود و ایجاد مساوق با جزئیت است، یعنی چیزی قبلاً نبوده و تا جزئی نشود ایجاد معنی ندارد و ایجاد یعنی جزئیت. اما در «یا ایها الناس» منادا جمع کثیری از مردم هستند، حال چگونه با اینکه منادا کثیر است قائل به عام بودن وضع و خاص بودن موضوع می‌شویم؟ فرق نمی‌کند که منادا واحد باشد یا کثیر، در مواردی هم که منادا کثیر است از قبیل استعمال کلی که بر افراد کثیر منطبق می‌شود نیست تا نتیجه گرفته شود وضع عام و موضوع‌له عام است بلکه در این موارد هم وضع عام و موضوع‌له خاص است به این نحو که جایی هم که منادا کثیر است از قبیل استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد است یا فوقش این است که در این موارد ما قائل به انحلال می‌شویم مثل اینکه گفته می‌شود یک خطاب متوجه همه شده ولی این خطاب به تعداد افراد منحل می‌شود.

پس نتیجه نظر امام (ره) این شد که به طور کلی در همه حروف چه ایجادیه، چه حکایی و چه در معنای واحد استعمال شود و چه در معنای کثیر استعمال شود، وضع عام و موضوع‌له خاص است، ایشان می‌فرماید: اگر کسی هم این مبنا را قبول نداشته و بگوید استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز نیست، می‌گوییم این فقط نسبت به اسماء قابل قبول است که معنای آنها استقلالی است اما در حروف که معنای آنها غیر مستقل و وابسته به غیر است هیچ اشکالی ندارد که از یک لفظ چندین معنی اراده شود، البته امام (ره) معتقد است استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد جایز است که ما در جای خودش به آن اشاره خواهیم کرد اما می‌فرماید: بر فرض گفته شود استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد صحیح نیست این کلام در رابطه با مفاهیم مستقله؛ یعنی اسماء، صحیح است ولی در رابطه با حروف هیچ اشکالی ندارد که ما معتقد شویم از یک لفظ می‌توان چند معنی را اراده کرد؛ چون معنای حرفی یک معنای تبعی است و ذات آن تعلق به طرفین دارد و این تعلق به غیر هم در حروف ایجادیه است و هم در حروف حکایی و نفس تعلق و تقوم به غیر اقتضاء می‌کند ما بتوانیم از یک لفظ چند معنی را اراده کنیم.

نظریه مختار:

ما تا اینجا شش نظریه را در باب وضع حروف بیان کردیم که در بین این نظریات پنج نظریه مبتلا به اشکال بود اما نظریه امام (ره) به نظر ما قابل قبول است و نظر مختار ما هم همان نظریه امام (ره) است. ما محصل نظریه امام (ره) را که مختار ما هم می‌باشد عرض می‌کنیم.

حروف به طور کلی بر دو قسم اند؛ حروف حاکیه و حروف ایجادیه.

گفتیم در حروف حاکیه یک واقعیتی وجود دارد که این حروف از آن واقعیت ربط و نسبت خبر می‌دهد و حکایت از ربط و نسبت می‌کند و در این جهت هم فرقی بین جمل خبریه و جمل انشائیه نیست. هم «فی» در «ضربتُ زیداً فی الدار» حکایت از ربط دارد و هم «فی» در «اضرب زیداً فی الدار» که در اینجا هم با اینکه جمله، انشائی است اما «فی» از یک ربط

حکایت می‌کند، فرقی بین فعل ماضی و مضارع هم نیست، چه گفته شود «سوف أضربُ زیداً فی الدار» و چه گفته شود «ضربتُ زیداً فی الدار» معذک در هر دو جمله، حکایت از ربط و نسبت است، پس خاصیت حروف حکایی، حکایت از ربط و نسبت است اعم از اینکه این ربط در ذهن باشد یا در خارج.

در مورد حروف ایجادی هم گفتیم واقعیتی وجود ندارد تا این حروف از آن واقعیت حکایت کنند بلکه به نفس همین حروف، معنای آنها محقق می‌شود؛ مثلاً با حرف «ان» معنای تأکید و با حرف قسم معنای قسم ایجاد می‌شود، «زیدٌ قائمٌ» و «ان زیداً قائمٌ» از نظر واقعیت هیچ فرقی با هم ندارند، این گونه نیست که «ان زیداً قائمٌ» حکایت از یک قیام مخصوص برای زید بکند، تأکید در واقع برای مهم نشان دادن این مسئله یا برای قانع کردن مخاطب است، پس معنای تأکید معنایی است که در وعاء خودش با استعمال حرف تأکید ایجاد می‌شود، قسم، نداء و امثال آن هم این گونه‌اند. فقط باید به این نکته توجه شود که مفهوم ایجاد تأکید، مفهوم ایجاد قسم، مفهوم ایجاد نداء و امثال آن مورد توجه نیست چون اگر چنین باشد، معنای حرفی نخواهد بود بلکه معنای اسمی است، لذا حروف ایجادی فقط معنای خودشان را ایجاد می‌کنند ولی مثل حروف حکایی اگر به تنهایی استعمال شوند هیچ معنایی ندارند و معنای آنها با تعلق و اضافه به غیر محقق می‌شود.

حال بعد از تبیین حقیقت معنای این دو قسم از حروف (حروف حکایی و ایجادی)، کیفیت وضع این حروف به این ترتیب است که هم در قسم اول (حروف حکایی) و هم در قسم دوم (حروف ایجادی)، وضع عام و موضوع له خاص است. تبیین خصوصیت موضوع له هم به این ترتیب است که واضع لفظ یعنی حرف را تصور می‌کند و معنای حرفی را هم تصور می‌کند، منظور از معنای حرفی کلی مفهوم ابتداء، کلی مفهوم ظرفیت، کلی مفهوم انتهاء و امثال آن نیست چون اگر کلی معنی تصور شود، یک معنای اسمی خواهد بود و به وسیله معنای اسمی نمی‌توان سراغ مصادیق و جزئیات معنای حرفی رفت و این عام مرآت برای آن خاص نیست، مثلاً مفهوم کلی ابتداء به هیچ وجه نمی‌تواند مرآت برای ابتداء من از بصره باشد، کلی انسان مرآت برای افراد و مصادیقش می‌باشد و از طریق این کلی می‌توان به مصادیق آن منتقل شد لکن افراد چون دارای یک جامع ذاتی هستند به نحو اجمالی تصور می‌شوند و از طریق آن جامع ذاتی انتقال به مصادیق و افراد صورت می‌گیرد، اما در معنای حرفی این گونه نیست، پس مفهوم کلی ابتداء نمی‌تواند معبر به سوی ابتداء من از بصره، ابتداء شما از بصره و ابتداء شخص سوم از بصره باشد، چون معنای حرفی معنای عامی نیست و هیچ جامع ذاتی بین مصادیق ربط و نسبت و ابتداء، انتهاء، ظرفیت و امثال آن وجود ندارد و مثل زید و عمرو و بکر نیستند که همه در حقیقت انسانیت مشترک باشند، لذا ابتداء من با ابتداء شما با ابتداء شخص سوم هیچ جامع ذاتی ندارند، بنابراین نمی‌توان گفت واضع مثلاً مفهوم ابتداء را تصور می‌کند و لفظ «من» را برای مصادیق آن قرار می‌دهد؛ چون این ابتداءها کاملاً با هم مغایرند لذا واضع یک جامع عنوانی که در مقابل جامع ذاتی است را تصور می‌کند یعنی تمام این مصادیق را تحت یک عنوان انتزاعی جمع می‌کند و این عنوان را از این جهت قرار می‌دهد که از طریق آن به همه آن جزئیات اشاره کند، و واضع این عنوان را مرآت برای همه افرادی قرار می‌دهد که هیچ جهت اشتراک ذاتی با هم ندارند؛ چون معنای حرفی متقوم به غیر است و برای محقق شدن نیاز به غیر دارد. نقطه‌ای که من

سیر خود را از آن نقطه شروع کرده‌ام غیر از نقطه‌ای است که شما سیر خود را از آن نقطه شروع کرده‌اید، پس هیچ اشتراکی در ماهیت و ذات این ربطها وجود ندارد، بنابراین واضع چاره‌ای ندارد جز این که یک جامع عنوانی را تصور کند که شامل همه ربطها و نسبتها بشود، پس واضع در مقام وضع نخست لفظ را تصور می‌کند، سپس یک جامع عنوانی را هم تصور می‌کند که چون این جامع یک معنای عامی دارد لذا می‌گوییم وضع عام است، یعنی آن معنایی که واضع تصور می‌کند تا لفظ را برای آن معنی قرار دهد یک معنای عام است ولی موضوع‌له خاص است چون واضع لفظ را برای خود آن جامع عنوانی وضع نمی‌کند؛ زیرا اگر واضع را برای آن جامع عنوانی متصور قرار می‌داد موضوع‌له هم عام می‌بود ولی لفظ را برای معنونات آن جامع عنوانی قرار می‌دهد که این جامع عنوانی معنونات متعددی دارد و کیفیت وضع حروف به نحوی که عرض شد هم در حروف ایجاد می‌کند و هم در حروف حکایی.

هم‌چنین گفتیم بعضی از حروف ایجاد می‌کند و بعضی از حروف حکایی در معنای واحد استعمال نمی‌شوند بلکه در معنای کثیر استعمال می‌شوند. توجه به این نکته لازم است که اینکه گفته می‌شود حروف در معنای واحد استعمال می‌شوند، یک ربط نیست بلکه ربطهای متعدد است مثلاً در «زیدٌ فی الدار» حرف «فی» بر ربط مشخص بین زید و دار دلالت می‌کند و خود این مصادیق متعددی دارد و به جای «زیدٌ فی الدار» می‌توان گفت «عمروٌ فی الدار»، «بکرٌ فی الدار»، «خالدٌ فی الدار» و امثال آن، پس حرف «فی» در مثال «زیدٌ فی الدار» بر ربط واحد دلالت دارد ولی خود این مصادیق متعددی دارد که طرفین آن واحدند، ولی گاهی گفته می‌شود «کل عالمٍ فی بحرٍ» که طرفین کثیرند و «فی» برای حکایت از ربطها و نسبتهای متعدد و کثیر، استعمال شده است، لذا کثرت در اینجا به اعتبار ربطها و نسبتهایی است که به اعتبار کثرت طرفین وجود دارد که هر کدام از آنها باز مصادیق متعددی دارد، پس در حروف حکایی دو نوع مثال داریم؛ یکی آنجایی که حروف برای حکایت از یک نسبت استعمال می‌شوند و دیگری جایی که حروف برای حکایت از نسبتهای کثیر استعمال می‌شوند، در حروف ایجاد می‌کند هم مطلب از همین قرار است یعنی گاهی معنای حرف واحد است مثلاً منادا واحد است و گاهی معنای حرف کثیر است یعنی منادا کثیر است، منادا واحد یا کثیر باشد، ربط واحد یا کثیر باشد در هر حال موضوع، متعدد است. حال چگونه با اینکه موضوع‌له متعدد است می‌گویید موضوع‌له خاص است؟ گفته امام (ره) از راه استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد مسئله را حل می‌کند و می‌فرماید: همان گونه که استعمال لفظ واحد در اکثر از معنای واحد جایز است در ما نحن فیه هم واضع یک وضع بیشتر ندارد لکن موضوع‌له متعدد است.

پس طبق نظر امام (ره) هم در حروف ایجاد می‌کند و هم در حروف حکایی وضع عام است چون واضع یک جامع عنوانی را تصور کرده است و لفظ را برای معنونات آن جامع عنوانی قرار داده لذا موضوع‌له متعدد است و این از قبیل وضع لفظ مشترک برای معانی متعدد می‌باشد با این تفاوت که وضع در لفظ مشترک متعدد است لکن در ما نحن فیه واضع با یک وضع لفظ را برای معانی متعدد وضع می‌کند و این از قبیل استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد می‌باشد.

طبق بیان امام (ره) دو اشکالی که مرحوم آخوند به نظر مشهور ایراد کرده بودند هم بر طرف می‌شود، اشکال اول مرحوم آخوند این بود که در بعضی موارد مثل «سِرِّ مِنَ الْبَصْرَةِ» اصلاً ربط و نسبتی وجود ندارد تا حرف «فی» بخواهد از آن حکایت کند. اشکال دوم هم این بود که در مواردی مثل «سِرِّ مِنَ الْبَصْرَةِ» موضوع‌له خاص نیست چون اصلاً امر نمی‌تواند به جزئی تعلق بگیرد بلکه فقط به کلی تعلق می‌گیرد و در این صورت که امر به جزئی تعلق نگرفته موضوع‌له نمی‌تواند خاص باشد.

اما طبق نظریه امام (ره) این دو اشکال وارد نیست؛ چون اولاً: حکایت از ربط در جملات انشائییه در واقع حکایت از یک ربط ذهنی است که بین طرفین ایجاد شده ولو اینکه در خارج هنوز ربطی محقق نشده باشد، اشکال کلیت هم وارد نیست؛ چون گفتیم این موارد از قبیل کلی منطبق بر کثیرین نیست تا اصل مفهوم، کلی و عام باشد بلکه از قبیل استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد است. این بیان در هر دو قسم حروف اعم از ایجاد و حکایی جریان دارد.

پس به این دو نکته در این دو قسم باید توجه شود؛ یکی اینکه در حروف حکایی، بین نسبت‌ها و ربط‌ها و در حروف ایجاد، بین معانی آنها هیچ جامع ذاتی ماهوی وجود ندارد و از طرفی تصور تفصیلی همه جزئیات هم ممکن نیست، لذا واضع یک جامع عنوانی را تصور کرده که همه معنونات در آن جامع عنوانی مشترکند و واضع به وسیله این عنوان به آن معنونات اشاره می‌کند و همچنین مثل مشترک لفظی، واضع یک لفظ را برای چندین معنی وضع می‌کند با این تفاوت که در اشتراک لفظی، وضع متعدد است ولی در ما نحن فیه، وضع واحد و موضوع‌له متعدد است و این از قبیل استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد است. «هذا تمام الکلام فی الحروف»

«والحمد لله رب العالمین»